

### متن پرسش

سلام استاد: من دچار مساله ای شدم و اون اینکه یه نفرو از خودم دلخور کردم. حالا چیز مهمی هم نبود ولی خب ایشون خیلی بریده شدن از من و هرچقدرم بعدش تلاش کردم رابطه درست نشد. الان این بنده خدا چند ماهه که از ذهن من خارج نمیشه. قبلا فرمودین خطورات رو اگه دنبال نکنیم از بین میرن. من دنبال نکردم ولی ناخودآگاه هر لحظه میاد به ذهنم و کل رفتاراش از ذهنم عبور میکنه. استاد خیلی از این مساله خسته شدم انگار سرطان روحم شده. من حتی خیلی دعا و توبه کردم که خدا از ذهنم پاکش کنه ولی دعای مستجاب نشد. امروز دیگه کارم به جایی رسید که مرگ این فرد رو از خدا خواستم که اینطور داره عذابم میده و تو نماز و درس آرامشم رو میگیره. مثل اینکه کسی رو بکشی و بعد روحش دست از سرت بر نداره. ۱. چرا خدا این دعا رو مستجاب نکرد؟ و ۲. اینکه آیا یاد این فرد به نحو از القائات شیطانه؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اولاً: بالاخره باید با «خودتان» مسئله را حل کنید دریا شوید تا خطورات همچون رود کوچکی باشند که دریای شما را از استقرار خارج نکند. سری به کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» بزنید. ثانیاً: چرا دعا می‌کنید که آن طرف بمیرد؟! دعا کنید خودتان از این نحوه بودن بمیرید، و با حیاتی برتر زنده شوید! همان‌طور که جناب مولوی می‌فرماید:

کز این خاک بر آید، سماوات بگیرید

بمیرید، بمیرید، وزین مرگ مترسید

که این نفس‌چو بند است و شما همچو سراپید

بمیرید، بمیرید، وزین نفس بپُردید

چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

یکی تیشه بگیرد پی حفرة زندان

بر شاه که مردید همه شاه و شهیرید

بمیرید، بمیرید، به پیش شه زیبا

چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

بمیرید، بمیرید، وزین ابر برآید

موفق باشید